



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم الى يوم الدين

بحث از امکان تعبد به غیر علم (از جمله خبر)، در مسائل اعتقادی بیان شد و روشن شد که تعبد به غیر علم در مجال اعتقادات، ممکن و معقول است.

تفاوت اعتقاد در اصطلاح متکلمین و اصطلاح منطقیین

نباید خلط شود بین اعتقادی که در اصطلاح منطقه آمده و اعتقادی که در اصطلاح متکلمین آمده است و این خلط بین این دو اصطلاح، موجب اشتباه می شود. اعتقاد در اصطلاح منطقیین همان امری است که شامل علم و ظن می شود (اعتقاد قطعی و اعتقاد ظنی) مراد آنها از اعتقاد، اعتقاد در مقابل شک و تردید است، یعنی جامع بین علم و ظن است. اما اعتقادی که در اصطلاح متکلمین مطرح است به عنوان یک وظیفه عقلی و شرعی، عبارت است از فعل، نه صفت، که ما از آن تعبیر به تبّی و عقد قلب کردیم. آنچه که در مجال کلام، به عنوان یکی از وظایف مطرح است، اعتقاد به معنای بنای قلبی است.

در مسائل اصلی اصول دین، این اعتقاد باید از روی علم باشد و در آنها ظن کفایت نمی کند، اما این مطلب به این معنا نیست که اعتقاد همان علم باشد. اعتقادی که می تواند هم از روی علم باشد و هم از روی ظن، در مسائل اصلی اصول دین، لازم است اعتقاد از روی علم باشد، اما نباید خلط شود و گفته شود که اعتقاد همان علم است بلکه اعتقاد امر جدایی غیر از علم است. و گفتیم که اعتقاد یک فعل اختیاری است و این فعل اختیاری متعلق تکلیف قرار گرفته است و غیر فعل، امر اختیاری نیست تا انسان، مکلف به آن باشد.

مقام دوم: وقوع تعبد به غیر علم در مسائل اعتقادی

بعد از بحث از امکان تعبد به غیر علم در مجال اعتقادات، بحث از این می شود که آیا چنین تعبدی واقع شده است یا نه؟ مراد ما از وقوع تعبد به غیر علم در مسائل اعتقادی، این است که آیا ادله حجیت خبر واحد، کما اینکه دلالت بر وقوع تعبد در مجال فقه می کنند، آیا نسب به مجال اعتقاد هم اطلاق و شمول دارد یا نه؟ معروف بین متکلمین و فقها، اینطور مطرح شده است که تعبد به غیر علم (از جمله خبر) در مسائل اعتقادی، واقع نشده است، به این معنا که خبر واحد، در مسائل اعتقادی حجت نمی باشد و اعتقاد بر اساس خبر، لازم نیست. شاید از کلمات، ادعای اجماع بر آید که در مسائل اعتقادی، خبر واحد حجیت نیست.

کلام شهید ثانی در مقاصد العلیه

علاوه بر اینکه مرحوم شیخ، کلمات دیگران را مطرح می کنند، از خود ایشان هم این جهت بر می آید ولو اینکه ایشان در صحت مطلب تشکیک دارد. از جمله آن کلمات، کلام شهید ثانی در مقاصد العلیه است. ایشان بعد اینکه متعرض به معرفت به تفصیل برزخ و معاد می شود می فرماید اعتقاد در این مجالات، لازم نیست. اعتقاد به توحید، نبوت و معاد واجب است اما اعتقاد به تفصیل معاد و برزخ و امثال اینها، واجب نیست. بعد از این مطالب ایشان می فرمایند:



«وَأَمَّا مَا وَرَدَ عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ طَرِيقِ الْإِحَادِ فَلَا يَجِبُ التَّصَدِيقُ بِهِ مُطْلَقًا وَإِنْ كَانَ طَرِيقُهُ صَحِيحًا؛ لِأَنَّ خَيْرَ الْوَاحِدِ ظَنِّيٌّ قَدْ اخْتَلَفَ فِي جَوَازِ الْعَمَلِ بِهِ فِي الْأَحْكَامِ الشَّرْعِيَّةِ الظَّنِّيَّةِ فَكَيْفَ الْإِعْتِقَادِيَّةِ الْعِلْمِيَّةِ، وَلاَ سَتَلْزَامُهُ التَّكْلِيفُ بِمَا لَا يُطَاقُ، وَ إِنْ كَانَ قَدْ يَجِبُ الْعَمَلُ بِمَدْلُولِهِ فِي بَعْضِ الْمَوَارِدِ، لَكِنْ لَا عَلَى سَبِيلِ الْمَعْرِفَةِ»^۱

آنچه که از طریق آحاد وارد شده، مطلقاً تصدیق به آن واجب نیست. «مطلقاً» یعنی هرچند طریق آن روایت، صحیح و معتبر باشد. بعد ایشان می فرمایند چراکه خبر واحد، ظنی است (ایشان نمی فرماید چون خبر واحد ظنی است پس اعتقاد در این مجالات ممکن نیست). ایشان می فرمایند حجیت خبر، در مجال فقه هم مورد اختلاف است تا چه رسد به حجیت خبر در مجال اعتقاد، ایشان نمی فرمایند که در مجال اعتقاد، حجیت ممکن نیست و کأنه مشکل ایشان اثباتی است. وقتی که حجیت خبر در مسائل فقهی مورد اشکال است، حجیت خبر در اعتقادات، بیشتر مورد تردید است. ایشان می خواهند بفرمایند حجیت ثابت نیست.

نظیر این کلام، از برخی کلمات دیگر بر می آید مانند کلام مرحوم شیخ طوسی به مناسب تعرض به اخبار تفسیر، که عدم حجیت اخبار آحاد در آن مجالات، در کلام ایشان هم مطرح است. و اینکه عدم حجیت اخبار آحاد، در غیر مجال عمل و فقه، کأنه بین آنها یک امر متفق علیه بوده است ولذا وقتی مرحوم شیخ اعظم، ورود به مسئله پیدا می کنند از این کلمات، اتفاق را تلقی کرده است.

عدم حجیت در کلام آنها به معنای این است که اعتقاد بر اساس اینها واجب نیست، مراد آنها عدم صحت إسناد نیست چون اصلاً بحث إسناد در کلمات آنها مطرح نیست. عمده آنچه که مورد توجه این کلمات است بحث اعتقاد است عبارت شهید ثانی این بود که «فَلَا يَجِبُ التَّصَدِيقُ بِهِ مُطْلَقًا»، تصدیق، غیر از إسناد است. تصدیق، همان اعتقاد است. در مجال فقه، تصدیق، به صورت عملی است اما در مجال اعتقاد، تصدیق، به معنای اعتقاد داشتن است.

کلام شیخ انصاری در رسائل

داعی ما این نیست که به همه کلمات اشاره کنیم خود آقایان مراجعه کنند. اما به یک عبارتی از شیخ انصاری اشاره می کنیم. مرحوم شیخ به عبارت شهید ثانی در مقاصر العلیه^۲ اشاره کرده اند و بعد از آن می فرمایند:

^۱ . المقاصد العلیه فی شرح الرسالة الألفیه؛ ص: ۴۵.

^۲ . فرائد الأصول؛ ج ۱؛ ص ۵۵۶: «أما الثاني، فحيث كان المفروض عدم وجوب تحصيل المعرفة العلمیة كان الأقوى القول بعدم وجوب العمل فيه بالظن لو فرض حصوله، و وجوب التوقف فيه؛ للأخبار الكثيرة الناهية عن القول بغير علم و الأمر بالتوقف، و أنه: «إذا جاءكم ما تعلمون فقولوا به، و إذا جاءكم ما لا تعلمون فها. و أهوى بيده إلى فيه». و لا فرق في ذلك بين أن تكون الأمارة الواردة في تلك المسألة خبراً صحيحاً أو غيره.

قال شيخنا الشهيد الثاني في المقاصد العلیه- بعد ذكر أن المعرفة بتفاصيل البرزخ و المعاد غير لازم-: و أمّا ما ورد عنه صلى الله عليه و آله في ذلك من طريق الأحاد فلا يجب التصديق به مطلقاً و إن كان طريقه صحيحاً؛ لأنّ خبر الواحد ظنّي، و قد اختلف في جواز العمل به في الأحكام الشرعيّة الظنّيّة، فكيف بالأحكام الاعتقاديّة العلميّة، انتهى».



«و ظاهر الشيخ في العدة: أنَّ عدم جواز التعويل في اصول الدين على أخبار الآحاد اتَّفَاقِي إِلَّا عن بعض غفلة أصحاب الحديث. و ظاهر المحكي في السرائر عن السيّد المرتضى عدم الخلاف فيه أصلاً. و هو مقتضى كلام كلِّ من قال بعدم اعتبار أخبار الآحاد في اصول الفقه»^۱

ظاهر عبارت مرحوم شیخ طوسی این است که معتبر نبودن خبر واحد در اصول دین، مفروغ عنه است و مورد اتفاق می باشد. مرحوم شیخ اعظم در یک جای دیگر از رسائل عبارت «إِلَّا عن بعض غفلة أصحاب الحديث» را نقل می کند و در آنجا بعد از نقل کلام مرحوم شیخ طوسی می فرماید:

«و حكاية الشيخ في عدته في مسألة حجية أخبار الآحاد عن بعض غفلة أصحاب الحديث و الظاهر أنَّ مراده حملة الأحاديث الجامدون على ظواهرها المعرضون عما عداها من البراهين العقلية المعارضة لتلك الظواهر»^۲

مراد شیخ طوسی از «غفلة أصحاب حدیث» اخباری هایی نیست که ما تعبیر می کنیم بلکه مراد کسانی است که بر ظواهر اعتماد می کنند و حتی به براهین عقلی هم اعتنا ندارند مثلاً ظاهر ادله لفظیه این است که خدا دست دارد، طبق همین ظواهر عمل می کنند. وهابی ها به یک معنا جزء این گروه به حساب می آیند برخی از آنها صریحاً می گویند و به متون روایات ملتزم هستند و می گویند خدا، سر و دست و پا دارد و در برخورد با براهین عقلی اینطور جواب می دهند که خداوند دست و پا دارد اما نه مثل دست و پای ما. یک حالت تناقض و تضادی در کلمات اینها مشاهده می شود. اینکه «ید» کنایه از قدرت است، یک حقیقت است اما آنها «ید» را اینطور معنا می کنند که خداوند دست دارد اما مثل دست ما نیست. در برخی از روایات تعبیری وجود دارد که غلط انداز است مثل این عبارت: «شَيْءٌ لَا كَالْأَشْيَاءِ»^۳، اینها هم می گویند خدا دست دارد اما نه مثل دستهای ما.

و در ضمن، مرحوم شیخ انصاری متعرض این جهت شده که اگر ما قائل به حجیت اخبار به ملاک انسداد باشیم، قطعاً اخبار، در مجال اعتقاد حجت نمی باشد. بحث ما عمدتاً در این است که قائل به حجیت اخبار، بالخصوص باشیم. این مطلب در کلمات مرحوم خویی هم آمده است و مطلب درستی است.

همان طوری که ما گفتیم و تکرار کردیم صریحاً مرحوم خویی قائل است که اخبار آحاد در مجال اعتقاد حجت است. به کلام دیگری برخورد نکردیم که مثل مرحوم خویی تصریح کنند به این اعتقاد بر اساس خبر واحد واجب است (نه اینکه فقط ممکن است بلکه واجب است) و ادله حجیت خبر، شامل آن می شود.

بی ارزش بودن اتفاق و اجماع بر عدم حجیت خبر در مسائل اعتقادی

در این که در مجال اعتقاد، خبر حجت است یا نه، بحث در سه مجال واقع می شود که به آنها اشاره می کنیم ولی قبل از آنکه وارد این مجالات بشویم این نکته را باید عرض کنیم که ولو در مسئله، ادعای اتفاق بر عدم اعتبار خبر در مسائل اعتقادی شده است، اما از جاهایی است که این اتفاق (یعنی اجماع ادعا شده در برخی از کلمات بر عدم اعتبار اخبار آحاد در

۱. فرائد الأصول؛ ج ۱؛ ص ۵۵۷.

۲. فرائد الاصول؛ ج ۱؛ ص ۲۷۲.

۳. التوحيد (للصدوق)؛ ص ۱۰۷.



مسائل اعتقادی)، هیچ ارزشی ندارد. و این عدم اعتبار، اوضح از عدم اعتبار اجماعی است که در مجال فقه، بر عدم حجیت خبر توسط مرحوم سید مرتضی و غیر آن مطرح شده است. مرحوم سید مرتضی تصریح دارد و ابن ادریس دارد که اجماع بر عدم حجیت خبر، در مجال فقه و فرعیات، وجود دارد.

اجماع ادعا شده در مجال فقه، اعتبار ندارد، بحث این است که در مجال فقه، اتفاقی وجود ندارد و اگر هم اتفاقی وجود داشت، معتبر نبود. در مجال اعتقاد، اگر این اجماع محکی، واقعیت داشته باشد، این اجماع، هیچ ارزشی نداشت. اجماع باید کاشف از موقف شریعت و معصوم باشد تا معتبر باشد. اما در جاهایی که اجماع، کاشف از موقف شریعت و نظر معصوم نباشد، اجماع ارزشی ندارد. این همانی است که تعبیر به اجماعی مدرکی می شود و یا محتمل المدرکیه. کسانی که ادعای اجماع بر عدم حجیت خبر واحد در مسائل اعتقادی کرده اند شاید ادله حجیت را قاصر دیده اند و لذا به اتفاق، نظرشان بر عدم حجیت اخبار در مسائل اعتقاد است چون ادله لفظیه را قاصر دیده اند. همانی که در کلام مرحوم تبریزی آمده بود ایشان در قبال مرحوم خویی فرمودند که عمده دلیل اعتبار خبر واحد سیره عقلا است و نسبت به مسائل اعتقادی سیره وجود ندارد. ممکن است ادعای اتفاق نظر این آقایان (فضلاً از حکایت اتفاق که ملازم با وجود اتفاق نیست)، به جهت تخیل قصور ادله باشد لذا ما باید خودمان به ادله رجوع کنیم که آیا قاصر هستند یا نه؟

مراد از ادعای اتفاق و اجماع بر عدم حجیت خبر در مسائل اعتقادی

هرچند در برخی از این عبارات مانند عبارت شهید ثانی، حکایت اتفاق در آنها وجود دارد، اما در مثل عبارت عُده و غیر آن، ما احتمال می دهیم که منظور مرحوم شیخ طوسی^۱ از دعوای اتفاق بر عدم حجیت اخبار آحاد در مجال اصول دین، مرادشان اصول اصیله ای مثل توحید و معاد و نبوتی باشد که تحصیل معرفت در آنها واجب است، در این موارد است که خبر واحد حجت نیست. یعنی اگر خبر، دالّ بر معاد و نبوت بود، حجت نمی باشد و نباید به آن اکتفا کرد، نه اینکه در مجالات تفصیل برزخ و قبر و قیامت هم که اخبار آحادی داریم (مواردی که تحصیل معرفت و یقین در آنها واجب نیست)، در اینجا هم خبر واحد حجت نیست. البته ما عبارت شیخ طوسی را ندیده ایم.

استظهار مرحوم شیخ انصاری از عبارت شیخ در عُده، این است در مجال تفصیل قبر و برزخ و قیامت است نه در مجال اصول اصیله. در مجال این تفصیل، قطعاً تحصیل علم واجب نیست و همچنین اعتقاد به آنها هم واجب نیست، به نحوی که اگر کسی در تفصیل قبر و قیامت، تحصیل علم نکند کافر باشد یا فاسق باشد. خود مرحوم شیخ انصاری به این

۱. العدة فی أصول الفقه، ج ۱، ص: ۱۳۲: «و أما ما يرويه قوم من المقلدة الفاضل الذي أعتقده، أن المقلد للحق وإن كان مخطئاً في الأصل مغفون عنه، ولا أحكم فيه بحكم الفساق. فلا يلزم على هذا ترك ما نقلوه.

على أن من أشاروا إليه لا نسلم أنهم مقلدة، بل لا يمتنع أن يكونوا عالمين بالدليل على سبيل الجملة كما تقوله جماعة أهل العدل في كثير من أهل الأسواق والعامّة، وليس من حيث يتعذر عليهم إيراد الحجج في ذلك ينبغي أن يكونوا غير عالمين، لأن إيراد الحجج والمناظرة صناعة وليس يقف حصول المعرفة على حصوله، كما قلناه في أصحاب الجمل. وليس لأحد أن يقول: إن هؤلاء ليسوا من أصحاب الجمل لأنهم إذا سألو عن التوحيد، أو العدل، أو صفات الله تعالى، أو صحة النبوة، قالوا كذا وروينا و يروون في ذلك كله الأخبار. وليس هذا طريقة أصحاب الجمل، و ذلك لأنه لا يمتنع أن يكون هؤلاء أصحاب الجمل و قد حصلت لهم المعرفة بالله تعالى، غير أنهم لما تعذر عليهم إيراد الحجج في ذلك أحوالوا على ما كان سهلاً عليهم، و ليس يلزمهم أن يعلموا أن ذلك لا يصح أن يكون دليلاً إلا بعد أن يتقدم المعرفة بالله تعالى، و إنما الواجب عليهم أن يكونوا عالمين، و هم عالمون على الجملة كما قرناه، فما يتفرع عليه الخطأ فيه لا يوجب التكفير و لا التضييل».



تصریح دارد که اعتقاد در بیش از یک سری امور، واجب نیست ولو ظاهر از برخی کلمات مثل شرح باب حادی عشر و غیر آن، این است که اعتقاد به خیلی از این تفصیل، جزء واجبات است. که اگر کسی تحصیل نکند هرچند کافر نباشد اما گناه کرده است. اما مرحوم شیخ انصاری می فرمایند این امر مشکل است و ما دلیلی نداریم که تحصیل علم و اعتقاد نسبت به خیلی از مسائل واجب باشد ولو واقعیت هم داشته باشد.

آن مقداری که واجب است از تحصیل معرفت، که اگر شخص، آن مقدار را تحصیل نکند کافر است، عمدتاً مسئله توحید و نبوت (اینکه پیامبر اکرم ص خاتم پیامبران است و بعد از او پیامبری نخواهد آمد) و همچنین امامت ائمه ع (که اولین آنها امیرالمؤمنین ع است و آخرین آنها امام زمان عج است) و معاد و اصل صفات خداوند (قادر و شریک ندارد و علم) است و مثلاً عصمت انبیاء هم جزء اینها باشد. اما سایر تفصیل، حتی در صفات انبیاء مثلاً آیا سایه داشتند یا نداشتند، یا عدد پیامبران، این طور نیست اعتقاد به اینها واجب باشد و جزء اصول دین باشد، مرحوم شیخ می فرماید این امر (وجوب اعتقاد به آنها) مشکل است. بلکه می خواهند بفرمایند اینها واجب نیستند هرچند بخواهد وجوب اینها در کلمات متکلمین شیعه باشد.

واضح است که در اصول اصیل مثل توحید که تحصیل معرفت در آنها واجب است، خبر واحد در آنها حجت نیست و در آنها تقلید کردن مشروع نیست و تحصیل معرفت و یقین در اینها واجب است و فرقی نمی کند که با براهین یقین پیدا کند یا از راه های دیگر (مثل آن دوکی که پیر زن، دلیل بر مدبر عالم قرار داد)، لذا آقایان در توضیح المسائل دارند که در اصول دین، تقلید جایز نیست یعنی کافی نیست بر اساس تقلید از پدر و مادر و دیگران معتقد به اصول دین بود. اگر مراد شیخ طوسی از عدم حجیت خبر، عدم حجیت آن در اصول باشد، استظهار شیخ انصاری صحیح خواهد بود.

مرحوم شیخ انصاری علاوه بر شیخ طوسی به ابن ادریس هم نسبت می دهد که این مطلب از کلام ایشان هم بر می آید. اگر حکایت چنین اتفاقی باشد بلکه بالاتر، چنین اتفاقی محقق باشد این اتفاق ارزش اصول فقهی ندارد و نمی توانیم بگوییم این اجماع، معتبر است. به نظر ما مقدار حجیت اجماع، به مقدار کاشفیت آن از موقف شریعت است. چنین اجماعی: اولاً محقق نیست و حتی حکایت آن هم خیلی روشن نیست چون شاید این اجماع، در اصول اصیل باشد نه در مجال برخی تفصیل. ثانیاً بر فرض محقق بودن اجماع، ارزشی ندارد چون شاید این اجماع نشأت گرفته از مدرک باشد و آن مدرک به نظر آنها، قصور ادله حجیت خبر نسبت به مسائل اعتقادی باشد.

عدم وجود ارتکاز نسبت به عدم اعتبار خبر در مجال اعتقاد

و این چنین نیست که ارتکازی باشد که در زمان روات و اصحاب ائمه ع بوده و به متأخرین از آنها منتقل شده است، چنین ارتکازی برای ما محقق نیست. یعنی ارتکازی که بخواهد ارتکاز زمان شارع را به دست ما بدهد، محقق نیست. اگر این ارتکاز در زمان شیخ طوسی هم بوده، شاید این ارتکاز از رجوع به ادله لفظه نشأت گرفته، نه اینکه آن ارتکاز، کاشف از ارتکاز معاصرین ائمه ع باشد. چون آن نکته ای که باعث می شود اجماع ارزش پیدا کند این است که کاشف از ارتکاز آن مطلب در اذهان علمای معاصر ائمه ع باشد و از این جهت که آن ارتکاز از دید ائمه ع نا پیدا نیست و سکوت ائمه ع امضاء آن ارتکاز است و از این جهت به اجماع اعتبار می دهد و جدای از دیگر ادله، اجماع، سندیت پیدا می کند.



غرض ما از ذکر این مطلب این بود که جلو جلو به مرحوم خویی حمله نشود که خلاف اجماع و اتفاق حرف زده است و لذا عرض کردیم که مرحوم خویی صریحاً قائل به وجوب اعتقاد بر اساس اخبار آحاد است. آیا مرتکز در اذهان متشرعه این است که نباید به روایات اصول کافی معتقد بود؟ لذا اگر بنا شد از تکازی ادعا شود، باید ارتکاز بر حجیت اخبار آحاد در مسائل اعتقادی، ادعا شود چون بزرگانی همچون مرحوم کلینی و مرحوم صدوق، اخبار آحاد در مجال اعتقادات را هم مطرح کرده اند. سؤال این است که این بزرگان اخبار مربوط به مسائل اعتقادی را چرا مطرح کرده اند؟ آیا فقط برای تبرک مطرح کردند؟ یا اینکه مطرح کرده اند تا دیگران به این مضامین، معتقد شوند؟ خود مرحوم صدوق مطرح می کنند: اعتقادنا در فلان مسئله و اعتقادنا در فلان مسئله، کأنه شیعه بودن این است که این اعتقادات را هم داشته باشیم. حتی می توان گفت: از نوشتن کتاب اعتقادات توسط مرحوم صدوق و غیر ایشان، بر می آید که اعتقاد به آن مضامین را واجب می دانستند.

بنابراین نه اجماع و نه ارتکازی بر عدم حجیت خبر در مسائل اعتقادی، وجود دارد لذا ما هستیم و ادله حجیت خبر واحد، آیا این ادله وافی به حجیت خبر در مسائل اعتقادی هستند یا نه؟ این بحثی است که انشاء الله دنبال خواهیم کرد. نکته: مرحوم فیض هم مثل مرحوم خویی قائل به حجیت خبر در مسائل اعتقادی هستند، فقط در اصول دین (اصول اصیله) می فرمایند حجت نیست همین که اصحاب ائمه ع، روایات را در اصول و فروع نقل کرده اند، نشان دهنده این است که اخبار آحاد معتبر است و فقط در اصول دین اخبار آحاد را حجت نمی دانند، کأنه می خواهند بفرمایند مرتکز در تدوین احادیث، این بوده است که حجیت اخبار را در مجال اعتقادات قبول داشتند. این مطلب با استظهار شیخ اعظم (دعوی اتفاق بر عدم حجیت اخبار در مسائل اعتقادی) مخالف خواهد بود.^۱

والحمد لله رب العالمین

^۱. یکی از شاگردان استاد، این عبارت را به نقل از مرحوم فیض در مقدمه الوافی بیان کردند.